

پایان خودمحموری، آغاز بازگشت به امنیت و استقلال و آرامی

این مسأله، که یکی از مشکلات عظیم، و در واقع مادر همه مشکلات کشور ما را خودمحموری های فردی، گروهی، مذهبی، لسانی و قومی سبب می شود، موضوعی است که دیگر از نظر اکثریت قریب به اتفاق ما افغان ها پنهان نیست. انکار از این مسأله، هرچند از روی دلسوزی، نباید ناگفته بماند که، نه تنها به حال ما سودی نمی بخشد، که ما را بیشتر از پیش در گرداب خودفروشی و غفلت و در غایت امر هلاکت فرو می برد.

در گذشته ها، نظر به اوضاع و احوال دنیا، مداخله و تجاوز به یک کشور، یا تهدید به تجاوز، معمولاً با استفاده از نیروهای نظامی، یا با به رخ کشیدن قدرت برتر نظامی نسبت به دیگری، بخصوص نسبت به همسایه ها، عملی می شد. امروز اما، اوضاع جهان و سیاست کشورهای مداخله گر طوری است که بیشتر از نیروهای داخلی، یا بومی کشورهاییکه باید مورد مداخله یا تجاوز قرار گیرند، بدون اعزام نیروهای نظامی به شکل آشکار بدان کشور، و بدون اعلام جنگ، یا به بهانه های دیگر استفاده می شود. توسل به این کار از راه های گوناگونی صورت می گیرد. بطور مثال: تربیت و به کارگیری عناصر بومی به مقصد آگاهی از توان نظامی - امنیتی و استخباراتی و تصامیم سیاسی - امنیتی و نظامی که در یک کشور گرفته می شود، یا اجرای خواسته های کشور های مداخله گری که در پی تأمین منافع خود هستند - با قرار گرفتن یا قرار دادن این عناصر در رأس قدرت. تخریب پنهانی پلان های دفاعی یا انکشافی یک کشور، آگاه شدن کشور مداخله گر از برنامه های اصلاحاتی، عمرانی، انکشافی یا برنامه های اقتصادی، مناسبات سیاسی و ارتباطات بین المللی آن، ایجاد سیستم های گوناگون استراق سمع برای زیر نفوذ قرار دادن فضای چنین کشورها، ایجاد رادیوها و تلویزیون ها و انتشار برنامه ها متعدد و رنگارنگ غرض گسترش اهداف فرهنگی در میان مردم آن، فشار های اقتصادی و بالاخره اعزام نیرو های هراس افکن و مخرب مسلح و برهم زدن ثبات و امنیت در کشور تا دست یافتن کامل به آن. نمونه های آشکار این نوع تشبثات و مداخله ها و تجاوزات مخفی و نیمه مخفی کشورهای ایران، پاکستان و عربستان و امریکا و... در حال حاضر در کشور ما اشکالی از نوع جدید مداخله و یا تجاوز است که ما در عمل در حال حاضر شاهد آن هستیم.

شکی نیست که با چنین وضعیتی ما نمی توانیم از داشتن استقلال کامل صحبتی به میان بیاوریم، زیرا استقلال کامل در قدم اول داشتن هویت مستقل ملی، امنیت ملی و وجود ویژگی های لازم برای پذیرش مسئولیت دفاع مشترک از کشور، به عنوان یک ملت واحد، می باشد. چیزی که با تأسف ما فعلاً فاقد آن هستیم. نیروهای نظامی ما از جانب امریکا و دوستان اروپائی، استرالیائی، اروپائی و آسیائی اش تجهیز و تمویل می شود. مصارف دولت و بودجه های عادی و انکشافی ما از جانب همین کشور ها پرداخته می شود. کشور ما امروز در عمل و در بست به کمک های خارجی متکی است و در اختیار امریکا قرار دارد. حتی رئیس جمهور و نوع حکومت ما توسط امریکا تعیین می شود. ما امروز تنها به امریکا وابسته نیستیم. اگر کمی از پوسته تغافل و خودفروشی خود را بیرون کنیم، وابستگی ما به بسا کشورهای جهان بدون زحمت زیاد به نظر خواهد رسید. با چنین وابستگی هائی ما نمی توانیم ادعای داشتن هویت ملی و استقلال کامل سیاسی را بکنیم. غالب هموطنان ما کشورهای خارجی را مسئول این همه بدبختی و ضعف ما و کشور می دانند، درحالیکه این تصور اگر صحیح هم باشد، به پیمانان ای بسیار کمی قرین به حقیقت است. واقعیت عکس این تصور است؛ و آن اینکه عامل همه بدبختی های خود، عامل همه دست درازی ها و مداخلات و انواع تجاوزات به کشور ما، عامل همه فقر و پس مانی و...، اگر دقیق تر به گذشته، به تاریخ سه - چهار دهه پسین و به قضایای واقع شده نگریسته شود، خود ما هستیم. وحدت و یکجا بودن ملت در دوران به اصطلاح جهاد سبب شد که یکی از بزرگ ترین

قدرت های عصر را به زانو در آوریم و مجبور به فرار بسازیم، اما همینکه کار به دست خود ما افتاد و مسأله و پای قدرت و نام و ثروت بیشتر در میان آمد، و دوئی گری و من و تو و او آغاز شد، همه چیز از هم پاشید. تمام رسالت ها و مسئولیت ها، هم در برابر خدا، هم در برابر خاک، هم در برابر مردم و هم در برابر ایمان و وجدان و اخلاق فراموش شد.

با آغاز خودمحوری همه چیز در کشور به هم خورد. از همین جا بود که دست ها برای دومین بار از دور و نزدیک، این بار بیشتر از پیش، به سوی کشور ما دراز شد و بدبختی ما از نو، و این بار به گونه دیگر، آغاز گشت. چرا؟ چون روحیه ای از خودگذشتگی، روحیه یکی بودن، روحیه ایثار، روحیه همدیگر پذیری، روحیه تعاون و روحیه کار و تلاش مشترک برای سرزمین مشترک و واحد در میان ما از بین رفته بود - چیزی بخاطر تب بیمارگونه قدرت و شهرت و پول، چیزی بخاطر زیر تأثیر دشمنان این مرز و بوم رفتن و در خدمت آن ها قرار گرفتن و چیزی هم، از همه مضرت تر، بخاطر خودمحوری و منیت و خودیتی که شمال و شرق و غرب و جنوب در مغز های ما جا داد و ما را با این کار شان به تباهی کشاند.

خلاصه، برای اینکه همه از این وضعیت ناسالم و اسف بار رنج می بریم، برای رهایی از این تهلکه باید حلقه های خودمحوری، بر هر مینائی که باشد، در کشور ما شکسته شود و بجای آن رابطه مستحکم و پایدار ملی برای تأمین امنیت و تضمین منافع مردم و آرامی در کشور بوجود آورده شود. اتحاد آگاهانه یک ملت یگانه راه نیرومندی و اعتبار و هستی آن ملت است. آشفته گی موجود در کشور گویای این حقیقت است که مردم ما هنوز به این اصل مهم و حیاتی ملتقت نیستند، زیرا اگر ملتقت می بودند، تا حال به این حالت متأثر کننده پایان می بخشیدند.

تکیه نگارنده در این نوشته، نظریه عدم آگاهی نظری و عملی مردم از این موضوع، این است که نیروهای آگاه، ملی و روشنفکر برای بیرون ساختن کشور از این آشفته گی و بحران رسالت و مسئولیت سنگین آگاه ساختن مردم را جدی بگیرند و با امکانات عظیم اطلاعاتی که در دسترس دارند مردم را به آن حدی از آگاهی، شعور ملی و حس وطن دوستی برسانند که ملت محوری را به جای خودمحوری قرار داده و در برابر انواع توطئه های توطئه گران داخلی و خارجی بیاستند و از منافع خود و تمامیت ارضی کشور با عزم راسخ و اشتراک مساعی دفاع نموده خود را از همه خواری، بدبختی، ذلت، اسارت و "تپک ساری" همسایه ها نجات بدهند. به آرزوی سرفرازی، آزادی و استقلال افغانستان و همه افغانان.